

# مصاحبه دیک اشتاوب با اسقف ان. تی رایت

## ترجمه کشیش میشل آقامالیان

ان. تی. رایت اسقف کلیسای دورام انگلستان است. وی سابقاً الهیدان رسمی کلیسای وست‌مینستر بوده و به مدت ۲۰ سال به تدریس الهیات در دانشگاه‌های کمبریج، مگیل و آکسفورد اشتغال داشته است. سه کتاب او به نام‌های، عیسی و پیروزی خدا، عهد جدید و قوم خدا، و رستاخیز پسر خدا، سه مجلد از مجموعه‌ای شش قسمتی به نام خاستگاه‌های مسیحی و مسئله خدا هستند که هنوز کار نگارش آن ادامه دارد. از دیگر کتاب‌های دکتر رایت می‌توان به عیسی راستین، آنچه پولس رسول به راستی گفت، چالش عیسی و اوج عهد اشاره کرد. اسقف ان. تی. رایت همچنین مشغول کار بر روی مجموعه‌ای دوازده جلدی است به نام برای همه که در آن وی ترجمه و تفسیری نو از کتاب‌های عهد جدید برای خوانندگان غیرمتخصص ارائه می‌دهد. (توضیح مترجم: فعلاً از آثار گرانبه‌ای دکتر ان. تی. رایت یک کتاب، مجموعه‌ای از سه نوشتار درباره رستاخیز، و با احتساب این مصاحبه، دو مقاله به فارسی ترجمه شده‌اند: کتاب پیروی از عیسی، سه نوشتار درباره رستاخیز عیسی مسیح و مقاله آیا بنیان‌گذار مسیحیت عیسی بود یا پولس؟ مقاله مزبور قسمتی است از کتاب آنچه پولس رسول به راستی گفت. به خوانندگانی که به ترجمه فارسی پیروی از عیسی دسترسی دارند، توصیه می‌کنم که برای آشنایی بیشتر با دکتر رایت مقدمه مترجم آن را بخوانند.)

دیک اشتاوب مسئول مرکز ایمان و فرهنگ است که به بررسی اشتراکات فرهنگ عامه و ایمان مذهبی می‌پردازد. برای متن کامل مکتوب و صوتی مصاحبه‌های اشتاوب می‌توانید به سایت [www.dickstaub.com](http://www.dickstaub.com) مراجعه کنید.

اخيراً نقل قولی از سی. اس. لوئیس به این مضمون خواندم: «مشکل من زمانی که در انگلستان به مسیح ایمان آوردم<sup>۱</sup> آن بود که یا باید به جرگه خشکه‌مذهبیون دوآتشه می‌پیوستم یا به نخبگان و فضایی روحانی.» در ادامه

<sup>۱</sup> سی. اس. لوئیس شرح جذابی از این واقعه در کتاب معروف خود، در شگفت از شادی، که زندگی‌نامه خودنوشت اوست، بیان داشته است. این کتاب که نام انگلیسی آن Surprised by Joy است، متأسفانه به فارسی ترجمه نشده و علاقه‌مندان باید آن را به انگلیسی مطالعه کنند. در همین کتاب لوئیس اشاره می‌کند که در کودکی سخت شیفته داستان‌های حماسی شرق، از جمله داستان رستم و سهراب بوده است! (مترجم)

وی می‌افزاید: «اگر الهیدانان کار خود را بدرستی انجام می‌دادند، به افرادی مثل من نیاز نمی‌بود.» چرا بندرت پیش می‌آید که مدرسان دانشگاه‌های الهیات، تعالیمی در خور فهم مردم عادی بدهند؟

من گمان می‌کنم که این امر تا حدی به خاطر کمبود وقت است. اگر شما استاد دانشگاه باشید و بخواهید شغل، یا اعتبار خود را در محافل آکادمیک حفظ کنید، احتمالاً میل خواهید داشت که وقت خود را صرف پروژه‌های آکادمیک خود کنید و با نگارش مقاله و کتاب، دیدگاه‌های کلیدی خود را به همکارانتان معرفی کنید.

الهیدانان همیشه امیدوارند که این دیدگاه‌ها کم‌کم در کلیساها رسوخ کنند و به اعضای عادی انتقال یابند. این اتفاق گاه می‌افتد و گاه نمی‌افتد. یکی از دلایلی که من چند سال پیش کار دانشگاهی را رها کردم و وارد خدمت تمام وقت کلیسایی شدم، آن بود که مدام با روحانیونی روبرو می‌شدم که به قول معروف، عملاً در کوران خدمت بودند و مثل من با دانشجویانی سر و کله نمی‌زدند که تمام هم و غم‌شان این بود که کلاس زودتر تمام شود تا بروند تنیس بازی کنند!

در باب اول انجیل مرقس، مطالبی درباره ارواح پلید و اخراج آنها می‌خوانیم. شما یک بار گفته‌اید که «ارواح پلید هر چه داد و قال کنند، اقتداری ندارند.» به اعتقاد بسیاری از مردم آمریکا، این داستان‌ها واقعیت ندارند، و اساساً چیزی به اسم ارواح پلید وجود خارجی ندارد. نظر شما درباره عالم ارواح چیست و چه ارتباطی میان آن و مردم این روزگار می‌تواند وجود داشته باشد؟

سی. اس. لوئیس در ابتدای کتاب *نامه‌های اسکروتیپ*، گفته معروفی دارد به این مضمون: «مردم عادی در برخورد با مسئله دیوها و ارواح ناپاک، ممکن است دو واکنش متضاد از خود نشان دهند که به یک اندازه نادرست است: آنها یا وسوسه می‌شوند بگویند که این چیزها همه‌اش حرف است و مفت نمی‌ارزد، یا علاقه‌ای بسیار ناسالم به موضوع می‌یابند.» به عقیده لوئیس این هر دو واکنش نادرست است.

من از گفته لوئیس درس گرفته‌ام و فکر می‌کنم که اساساً حق با اوست. اعتقاد من این است که ما غربی‌ها، بیشتر اوقات چیزهایی را که درک نمی‌کنیم، یا فاقد موجودیت می‌شماریم، یا گفتگو درباره آنها را بیهوده می‌دانیم. این نوع برخورد با مسایل، بسیار متکبرانه است. مردم در بسیاری از نقاط جهان، آگاهند بر اینکه در دنیا و در پیرامون ما، قدرتهایی پنهان وجود دارند که برخی از آنها پلید و بدسرشت‌اند. حال، این قدرتها را به هر اسمی که می‌خواهید بخوانید، ولی باید کاری درباره‌شان کرد.

پادشاهی خدا از موضوعات کلیدی سراسر عهدجدید است. به نظر شما، اعضای عادی کلیسا باید چه حقایقی را درباره پادشاهی خدا بدانند؟

یکی از نگرانی‌های عمده من این است که بیشتر مردم وقتی عبارات پادشاهی خدا و پادشاهی آسمان را می‌شنوند، بسادگی آنها را اشاره به محلی می‌دانند که انسان پس از مرگ به آنجا خواهد رفت. اما معنی پادشاهی

خدا در عهدجدید به هیچ وجه این نیست. عهدجدید از پادشاهی و ملکوتی حرف می‌زند که چنان که در آسمان است، به زمین می‌آید. پادشاهی در عهدجدید نه به مفهوم محلی بخصوص، بلکه به معنای فرمانروایی، قدرت مطلق و حکمرانی خداست. گاهی اوقات برخی از آمریکائیان به من می‌گویند که نظام حکومتی ما دموکراسی است، بنابراین معنی پادشاهی را درک نمی‌کنیم. این شما انگلیسی‌ها هستید که شاه دارید!

این تحلیل بسیار سطحی و کم‌مایه است، چون تا جایی که می‌دانم آمریکا ۲۳۰ سال پیش، با از گردن انداختن یوغ جرج سوم<sup>۲</sup>، خودش را به کل از شر پادشاهان خلاص کرد. اما با نگاهی به دنیای امروز، وقتی انسان از خود می‌پرسد که معادل امروزی جرج سوم در اقتدار و نحوه امپراتوری چه کسی است، به جرج دوم می‌رسد، یعنی رئیس جمهور شما، جرج بوش! حکمران ملت شما، اگرچه با روش‌های دموکراتیک انتخاب شده است، شباهت بسیاری دارد به شاهی که ما قبلاً داشتیم.

### به نظر شما، مردم عادی چگونه باید مفهوم دوزخ را در تعالیم عیسی درک کنند؟

به نظر من، بخشی از مشکل ما این است که کماکان سفت و سخت به تصویر قرون وسطی از بهشت و دوزخ چسبیده‌ایم، تصویری که مثلاً در نقاشی‌های میکلائل در معبد سیستین یا بخش دوزخ در کمدی الهی دانته می‌توان یافت. ما پروتستان‌ها قسمت میانی این تفکر یعنی برزخ را کنار گذاشته‌ایم، ولی کماکان تصویری که از بهشت و دوزخ داریم، متعلق به قرن وسطی است و نمی‌توان آن را تصویر عهدجدید از مکانی دانست که مردم پس از مرگ به آنجا می‌روند.

### برای یک یهودی قرن نخست، این کلمات چه مفهومی داشت؟

یک یهودی فلسطینی، کلمه گهنا را برای جهنم به کار می‌برد و گهنا محل ریختن زباله‌ها در حاشیه جنوب غربی اورشلیم است. چند ماه قبل، من برای تهیه برنامه‌ای تلویزیونی درباره رستاخیز به این مکان رفته بودم و بنابراین آنجا را خیلی خوب می‌شناسم. این مکانی که کوه زباله در آن، با آتشی دودخیز می‌سوزد و آتش به این دلیل که مرتباً زباله‌های جدید از راه می‌رسند خاموش نمی‌شود، به استعاره‌ای از رخداد یا وضعیتی تبدیل شده است که سرنوشت ابدی ردکنندگان خدا را رقم می‌زند.

قسمت اعظم کتابمقدس استعاری است و باید بدانیم که استعاره‌های کتابمقدس واقعاً به چه حقایقی اشاره دارند. ولی مهم‌تر از آن، باید توجه خود را بر مطلبی متمرکز کنیم که در جای‌جای عهدجدید تکرار شده است، یعنی رستاخیز. رستاخیز به معنی رفتن به آسمان بعد از مرگ نیست، بلکه اتفاقی است که بعد از رفتن ما به آسمان خواهد افتاد.

---

<sup>2</sup> منظور جنگ‌های استقلال آمریکا است که از عوامل آن اعمال مالیات سنگین بر مهاجرنشین‌های انگلیسی آمریکا بود. شرحی داستان‌وار و جذاب از رخداد‌های مربوط به این دوران را می‌توانید در کتاب، سیر نایخردی، نوشته باربارا تاکمن و ترجمه جناب دکتر حسن کامشاد، مطالعه بفرمایید. مترجم

من اغلب گفته‌ام که آسمان، مهم است ولی پایان کار نیست. باید گفت موضوع عهد جدید «زندگی پس از زندگی پس از مرگ است». به عبارتی، اسم وضعیتی را که ما پس از مرگ وارد آن می‌شویم، هر چه بگذاریم، رستاخیز پس از ورود به آن مرحله صورت خواهد گرفت. مطابق عهد جدید، اتفاقی که پس از مرگ برای ما خواهد افتاد، شامل دو مرحله است. عهد جدید در مقایسه با آن همه مطالبی که درباره رستاخیز می‌گوید، کمتر از وضعیت بینابینی، یا به قولی همان آسمان، حرف می‌زند. حالا جالب این است که مسیحیان غرب آن قدر که ذهن خود را به این وضعیت بینابینی مشغول کرده‌اند، رستاخیز نهایی را به کل از یاد برده‌اند، انگار که آسمان، پایان کار است.

**دعوت مسیح از شاگردان مبنی بر پیروی بی‌چون و چرا از او، چه درسی درباره مسیحی بودن به ما می‌دهد؟**  
اینکه مسیحی بودن، صرفاً برداشتن گامی در ایمان نیست، بلکه به معنی پیوستن به مسیح، با اذعان بر خداوندی اوست. وقتی شاگردان تصمیم گرفتند وسایل کار خود را زمین بگذارند و با عیسی در جلیل سفر کنند، هم با گام‌های خود و هم با قلب خود اعلام می‌کردند که ما در کنار این مرد هستیم. هر جا برود، ما هم با او می‌رویم.

وقتی پولس می‌گوید: «اگر به زبان خود اقرار کنی که عیسی خداوند است»، از یک نظر منظورش این است که باید اقرار کرد که امپراتور روم، خداوند نیست و ما تحت حکمرانی خداوند دیگری هستیم. بنابراین، گام ایمان، از نظری نیز گام تعهد است، تعهد به زندگی به شیوه‌ای متفاوت و با قانونی متفاوت.

**منظور عیسی از این که گفت «خود را انکار کنید، صلیب خود را بردارید و از پی من آیید»، چه بود؟**  
شاگردان بلافاصله این دعوت را به مفهومی تعبیر کردند که ما به آن می‌گوییم "سیاسی". یعنی ورود به جریانی که قطعاً شخص را با صاحب‌منصبان در می‌انداخت، چون در آن روزگار هیچ کس را به صرف ناخوشایند بودن عقاید مذهبی‌اش، با مرگ بر روی صلیب، مجازات نمی‌کردند. شخص را زمانی به صلیب می‌کشیدند که امپراتوری یا نظم عمومی را به خطر می‌انداخت. البته، ما امروزه در دنیای غرب، فاصله بسیاری از این تعبیر گرفته‌ایم — و من هم خدای ناکرده قصد ندارم تعمداً دردسر و تنش ایجاد کنم — ولی فکر می‌کنم که باید آماده باشیم که به برخی چیزها نه بگوییم، چون انجیل عیسی ما را به شیوه‌ای از زندگی فرا می‌خواند که شیوه تحمیلی صاحب‌منصبان غربی را به چالش می‌گیرد.

به نظر من آنچه شما می‌گویید دقیقاً نقص عمده‌ای را در مسیحیت انجیلی آمریکا نشانه می‌گیرد. منظورم اشتیاق برای محبوبیت و تسلط بر جامعه است. مسیحیت انجیلی آمریکا، احساس در تبعید بودن را از دست داده است و دیگر خطاب به جریان غالب بر اجتماع، کلامی نبوتی بیان نمی‌کند.

این موضوع جداً عجیب است. می‌توان به مجموعه داستان‌های *بر جا ماندگان*<sup>3</sup> اشاره کرد. البته، می‌دانم که این مجموعه دیدگاه فقط یکی از زیرشاخه‌های الهیات انجیلی آمریکا را منعکس می‌کند که در عین حال بسیار پرطرفدار است. کل این الهیاتِ موسوم به دوران‌گرا، ابتدا به شکل ادبیاتِ ستم‌دیدگان ظهور کرد، یعنی اقلیتی بسیار انگشت‌شمار که از نظر آنان تمام دنیا روانهٔ جهنم خواهد شد به جز همین گروه انگشت‌شمار نجات‌یافتگان. طنز قضیه در این است که حالا همین ادبیات، از ایدئولوژیِ جریانِ غالب و دستِ راستیِ صیانت می‌کند. در این داستان‌ها می‌خوانیم که رئیس سازمان ملل متحد، دجال از کار در می‌آید. وی شخصی است مثل کوفی عنان که چون رئیسِ جمهورِ دموکراتِ ضعیفی در آمریکا بر سر کار است، قدرت می‌یابد.

جداً عجیب است که چطور این ایدئولوژی که اوایل متعلق به اقلیتی به ستوه آمده بود، مبدل به ایدئولوژیِ جریانِ غالب شده است و حتی متوجه نیست که چقدر در چاره‌اندیشی برای نابسامانی‌های دنیای حاضر، ناتوان است.

### پس عیسی زمانی که گفت: «مال قیصر را به قیصر بدهید»، منظورش چه بود؟

کمی قبل از تولد عیسی، یا در همین حدود، شورش بر سر پرداخت مالیات درگرفت. همان طور که می‌دانید کشور شما بر سر همین مسئلهٔ مالیات بود که در برابر کشور من، طغیان کرد. آشکارا برخی از شما دوستان جریان این شورش را می‌دانید. داستان از این قرار بود که یهودیان در مقابل افزایش مالیات، دست به شورش گسترده زدند و در نتیجه، روم سرکوب شدیدی به راه انداخت و صدها تن از یهودیان را به صلیب آویخت. بنابراین، این یکی از دگمه‌هایی است که با فشردن آن، همه می‌دانند چه اتفاقی خواهد افتاد و این بسیار مایهٔ نگرانی است.

در نظام سیاسی ما، طیفی وجود دارد که دامنهٔ آن از چپ به سوی راست گسترده است، یعنی در یک سرِ آن آنارشی و انقلاب است و در سرِ دیگر آن، رضایت از وضع موجود و دولتِ استوار. یهودیان زمان عیسی و دورانِ عهدجدید، با چنین طیفی سر و کار نداشتند. ملاکِ عمل آنها، طیفی بود که سخن از بازخواست و استیضاح فرمانروایان می‌زد و چنین استیضاحی ممکن بود با آشوب و اعتراض توأم شود، منتها مخالفتِ اشخاص با حکومت به دلیل اعتقاد آنها به نوع آنارشی مارکسیستی یا چیزی از این قبیل نبود، بلکه آنها معتقد بودند که در آسمان خدایی وجود دارد که می‌خواهد جهان با عدل و داد اداره شود.

---

<sup>3</sup> مجموعه داستان‌هایی است نوشتهٔ تیم لائی و جری جنکینز دربارهٔ رویدادهای آخر زمان که تفسیر آخرت‌شناختی خاصی از کتاب مکاشفه را دنبال می‌کنند (مترجم).

برخی می‌گویند که امکان نداشت عیسی به نهضت یک ائتلاف مسیحی بپیوندد، یا عضو جامعه آمیض<sup>۴</sup> شود. آیا می‌توان شباهتی میان نهضت عیسی و جنبش‌های مسیحی یافت؟

هم بله، و هم خیر. برای من بسیار عجیب است که حدس بزنم عیسی به چگونه جنبشی می‌پیوست، زیرا بخشی از مسئله این است که عیسی، خودش نهضتی را آغاز کرده بود، و به معنای واقعی کلمه باید گفت که دنیا بر محور وجود او می‌چرخد. اجازه بدهید سؤال‌تان را طور دیگری مطرح کنم. اگر از خود پرسیم که «آیا عیسی در فلان مورد، برای ما مفید می‌بود؟» من خواهم گفت که سؤال را باید تغییر داد و پرسید، چگونه ما می‌توانیم در نقشه‌ای که عیسی به اجرا در آورده است، برای او مفید واقع شویم؟ فکر می‌کنم با من موافق باشید.

**بله، هستم.**

این را که گفتم، مطلب جالبی به ذهنم رسید. یک بار راهنمای گروهی جهان‌گرد در فلسطین شده بودم. ما سوار اتوبوس شدیم و از کنار منطقه قمران، جایی که زمانی محل زندگی اسین‌ها بود، عبور کردیم. سپس رو به جنوب، به سوی مسدده رفتیم. مسدده زمانی، کانون انقلابیون و نگون‌بختان بود. روز قبل در بیت‌المقدس (اورشلیم) گشتی هم در حوالی معبد زده بودیم که یک وقت به دست صدوقیان اداره می‌شد. من به جهان‌گردان می‌گفتم به نظرتان این جالب نیست که عیسی نه راه اسین‌ها را برگزید، نه به شیوه انقلابیون رفتار کرد و نه راه صدوقیان را در پیش گرفت. با وجود این همه گزینه‌های مختلف، کار عیسی آخرسر به جلجتا ختم شد و به این ترتیب، عیسی به همه چیز، هم بله گفت و هم نه. او فرار نکرد، ولی مقاومت مسلحانه هم به راه نینداخت. او نکوشید تا به معنی متعارف کلمه، شاه شود. شیوه بسیار حیرت‌انگیزی که او در پیش گرفت، وسط این دو گزینه قرار می‌گیرد و برای همین هم شورشی‌ترین اقدامی است که می‌توان تصورش را کرد.

**موضوعی که امروز بشدت باعث جدایی در کلیسای آمریکا و همچنین کلیسای انگلیکن شده، موضوع همجنس‌گرایی است. عده‌ای استدلال می‌کنند که عیسی درباره این موضوع سکوت اختیار کرده است. هر گروهی بر اساس تفسیر خود از کتاب مقدس، نظر خود را مورد تأیید عیسی می‌داند. ولی کتاب مقدس برآستی در این باره چه می‌گوید؟**

از نظر من، کتاب مقدس فاقد محدودیتی است که عده‌ای در این باره به آن نسبت می‌دهند. در واقع، عهد جدید درباره انواع رفتارهای ناپسند جنسی موضع بسیار شفافی دارد و بسادگی نظر رایج یهودیت روزگار خود را درباره بسیاری از مسایل جنسی تأیید می‌کند. به همان دلیل که لازم نبود عیسی اعتیاد به هروئین را تقبیح کند، لزومی هم نداشت که بصراحت همجنس‌گرایی را نادرست شمارد. در روزگار عیسی، از این قسم بحث‌ها درباره همجنس‌گرایی وجود نداشت. هرچند ختنه در کلیساهای روزگار پولس اهمیت بسیاری داشت، عیسی

---

<sup>۴</sup> جامعه‌ای از مسیحیان آناپتیست که در مناطق مخصوص به خود، در قسمت‌هایی از کانادا و ایالات متحده زندگی می‌کنند و مطابق اصول اعتقادی خود، از به کار بردن وسایل و فن‌آوری مدرن، حتی برق، خودداری می‌کنند. روش زندگی و لباس پوشیدن‌شان بسیار قدیمی و ابتدایی است. این جامعه شباهت‌هایی به جامعه اسین‌ها در روزگار عیسی دارد (مترجم).

درباره این موضوع چیزی نگفت، چون سر و کار او با یهودیان بود و همه مردان یهودی ختنه شده بودند. بنابراین، ختنه معضلی ایجاد نمی کرد.

این دیدگاه بسیار جزئی‌گرایانه‌ای است اگر خیال کنیم که عیسی آمد تا درباره هر موضوعی که هرگز بخواهیم مطلبی درباره‌اش بدانیم، تعلیماتی به ما دهد. دیدگاه مسیحیان اولیه درباره عیسی، به هیچ وجه چنین نبود. درس‌های مختلفی هست که باید یاد بگیریم تا بتوانیم عهدجدید را بدرستی و با حکمت به کار بریم و مطالب آن را به میل و سلیقه خود، خارج از چارچوب اصلی‌شان تفسیر نکنیم. وقتی در نتیجه یک تحقیق جدی تاریخی، برای ما روشن می‌شود که از نظر مسیحیان نخستین، چرا خدا در وهله اول عطای جنسیت را به انسان ارزانی کرد و این عطا چگونه انسانیت ما را بازتاب می‌دهد، آن وقت این سؤال برای ما مطرح می‌شود: «آیا آنها چیزی راجع به موضوعی که ما امروز با آن روبروئیم، می‌دانستند؟ و اگر می‌انستند آیا ما ملزم به پیروی از نظر آنها هستیم؟»

شاید عاقلانه‌تر است که فرد اذعان کند عهدجدید مخالف رفتار همجنس‌خواهانه در مسیحیان است، ولی وی به دلایلی با این نظر عهدجدید موافق نیست. چنین اظهار نظری برای من قابل‌درک است، ولی نمی‌توانم پذیرای دیدگاه کسانی باشم که می‌گویند عهدجدید درباره همجنس‌گرایی خاموش است یا نظر مساعد به آن دارد، چون واقعاً این درست نیست. مطلب دیگری که بکرات می‌شنوم این است که عده‌ای می‌گویند مردم آن روزگار فقط گونه‌های خاصی از رفتار همجنس‌گرایانه را می‌شناختند و برخلاف ما، با تمام جوانب این موضوع روبرو نبودند. جواب من به این افراد این است که بروند و آثار افلاطون را بخوانند. کتاب *ضیافت*<sup>6</sup> افلاطون شامل بحثی مفصل درباره عشق همجنس‌خواهانه است و یک جنبه بحث آن، دقیقاً همین زندگی مشترک درازمدت و پایدار زوج‌های همجنس‌خواه است که عده‌ای از آن حمایت می‌کنند. باید بگویم همجنس‌گرایی مدرن را میشل فوکو<sup>7</sup> ابداع نکرده است. قسمت اعظم این موضوع به قرن‌های هجده و نوزده باز می‌گردد و ماهم در مسیر تحولات آغاز شده از آن دوران هستیم. باید گفت موضوع مورد بحث، عمیق‌تر و پیچیده‌تر از تصور عامه است.

این روزها از شنیدن عبارت "تعامل با فرهنگ" دیگر خسته شده‌ایم. به نظر شما دلمشغول شدن به فرهنگ واقعاً به چه معنی است، و عیسی درباره تجسم، و ایفای نقشی دگرگون‌کننده در فرهنگ، به ما چه می‌آموزد؟ از زندگی و تعالیم عیسی چه درسی در این باره یاد می‌گیریم؟

به نظر من درست نیست که پاسخ را از عیسی شروع کنم، چون عیسی کاری منحصر به فرد و تکرارناپذیر انجام می‌داد و هدف او فقط این نبود که با سرمشق خود نشان دهد که چگونه باید مسیحیان خوبی باشیم. بنابراین، عیسی اولین نمونه از مسیحیان خوب بعدی نبود. عیسی کسی است که شیوه‌ای از زندگی را که ما تسامحاً مسیحیت می‌خوانیم، امکان‌پذیر ساخت. و باید گفت دستاورد او در مرگ و رستاخیزش، تماماً در

<sup>6</sup> این کتاب (انگلیسی آن: سمپوزیوم) در فارسی تحت عنوان *ضیافت* به فارسی ترجمه شده است (مترجم).

<sup>6</sup> Michael Foucault

فرهنگِ روزگارش ریشه داشت. دستاورد عیسی، تماماً در بستر فرهنگی که خدا برای آن فراهم کرده بود، معنا می‌یافت. پولس می‌گوید: «چون زمان به کمال رسید.» خدا آن فرهنگ را آماده کرد تا عیسی با قرار گرفتن کامل در تار و پودِ فرهنگِ روزگار خود و به انجام رساندن کاری که بایست می‌کرد، حقیقتی را که مدنظر خدا بود، اعلام دارد.

به این ترتیب، می‌بینیم که پولس و دیگران با فرهنگِ روزگار خود تعامل می‌یابند. برای مثال می‌توانید به سخنرانی پولس در مجمع آریوپاگوس در باب ۱۷ اعمال رسولان مراجعه کنید. پولس سخنرانی خود را این طور شروع می‌کند: «شما مذبوحی دارید که به خدای ناشناخته تقدیم شده است. حال آنچه را شما ناشناخته می‌پرستید، من به شما اعلام می‌کنم.» آنگاه پولس به گفته می‌افزاید: «شما این همه معبد دارید که به دست انسان بنا شده، ولی من به شما خواهم گفت که خدای حقیقی در این معابد ساخته بشر زندگی نمی‌کند. او به هیچ وجه چنین که شما می‌پندارید نیست.» به این ترتیب، پولس به یک مظهر فرهنگی، بله و به مظهر فرهنگی دیگر، نه می‌گوید و سپس بحث خود را با گفتگو درباره دیدگاه رواقیون و اپیکوریان و غیره ادامه می‌دهد. بدین طریق، وی از آغاز تا انجام، فرهنگِ مخاطبانش را مورد بحث قرار می‌دهد و با نقل قول از شاعران‌شان، نشان می‌دهد که شاید منظور این شاعران، چیزی غیر از برداشتِ شنوندگان‌شان بوده است. این نمونه بسیار خوبی از دلمشغولی به فرهنگ است، یعنی به عبارتی، در اینجا مسئله نفی یا تأیید یکجای فرهنگ نیست، بلکه باید بر مبنای ایمان مسیحی خود، تشخیص داد که چه چیز فرهنگِ مورد نظر، خوب است، چه چیز را می‌توان از نابودی نجات داد و چه چیز را می‌توان احیاء کرد.